

هنجارشناسی سبک زندگی دینی: تبیین سه اصل محوری

فریبا علاسوند*

چکیده: عوامل متعددی که به توسعه فرهنگ و ساختارهای وابسته به فردگرایی، انسان محوری و خویشتن خواهی دامن زده‌اند، سبکی یکسان از زندگی را برای بشر فراهم آورده‌اند که به تدریج دین‌داران را در تضاد با پیرامون‌شان کشانده است. برای خروج از این وضعیت، لازم است اصول حاکم بر زندگی دین‌دارانه، بازخوانی و ساختارسازی شوند؛ چه آن که نادیده‌انگاری هر اصل، پیامدهای کمی و کیفی قابل مشاهده دارد. در این نوشتار، ضمن تفکیک میان بررسی جامعه‌شناختی و گفتگوی دینی درباره سبک زندگی با نگاهی هنجارشناسانه به تبیین سه اصل محوری قناعت، پرهیز از مسیر لاهی در زندگی و باور به وجود مرزبندی میان حق و باطل پرداخته شده است. دستاورد نوشتار، ضمن ساخت‌شکنی از موضوع «سبک زندگی»، این نکته را اثبات می‌کند که بدون حاکمیت اصول فوق، جهت‌دهی ساختارها بر اساس آن‌ها و اصلاح ریختار ذهنی و تربیتی افراد و خانواده‌ها، ایجاد سبک زندگی دین‌دارانه عملی نیست. **واژه‌های کلیدی:** سبک زندگی دینی، رویکرد هنجارشناختی، قناعت، زندگی لاهی، نظام حق و باطل.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

سبک زندگی در حوزه مطالعات فرهنگی، به مجموعه رفتارها و الگوهای کنش‌های هر فرد که معطوف به ابعاد هنجاری و زندگی اجتماعی باشد اطلاق می‌شود و نشان‌دهنده کم و کیف نظام باورها و کنش‌های فرد است. سبک زندگی را می‌توان در تمامی کنش‌ها و رفتارهای فرد و در تعاملات و ارتباطات وی با دیگران، طبیعت و به‌طور کلی محیط اجتماعی اطراف وی که معمولاً قابل مشاهده، توصیف و اندازه‌گیری است، ملاحظه و مشاهده کرد [۷، ص ۸]. در این معنا، سبک زندگی راهی است برای تعریف ارزش‌ها، نگرش‌ها و رفتارهای افراد که اهمیت آن برای تحلیل‌های اجتماعی روز به روز افزایش می‌یابد. [۲۴، ص ۱۶] اگرچه مطالعه اندیشه‌های کسانی نظیر کارل مارکس [۲۰، ص ۷۵]، ماکس وبر، گنورگ زیمل، تورشتاین ویلن و آنتونی گیدنز نشان می‌دهد سبک زندگی و تحولات آن موضوع مباحث زیادی در علوم اجتماعی بوده است، اما این بحث به عنوان یک موضوع تحلیل‌گر در اندیشه پساساختارگرایانی نظیر بوردیو و بودریار مورد توجه قرار گرفته است. بوردیو این نکته را توضیح می‌دهد که هر طبقه‌ای رینتار مخصوص به خود و سبک‌های زندگی همگانی را به‌وجود می‌آورد [۱۳، ص ۱۹۸]. همگانی شدن به حدی در تغییر باورداشت‌های آدمی اثر دارد که گاهی می‌تواند یک ضدارزش را در حوزه شناختی و عاطفی افراد، ارزش بنمایاند، چنان که آمده است: «زمانی که بلا و بدی عمومیت بیابد، عادی و حتی شیرین می‌شود» [۲۳، ص ۲۶۱].

افزون بر جامعه‌شناسی، «اخلاق و روان‌شناسی نیز به ابعاد روانی و جسمی سبک زندگی توجه دارند. از میان روان‌شناسان، آلفرد آدلر^۱ و پیروان او هم‌چون؛ کورت آدلر^۲، لیدا سیچر^۳، الکساندر مولر^۴، سوفیا دوریس^۵، آنتونی بروک^۶، اروین وکسبرگ^۷، الکساندر نور^۸، سوفیا لازارفلد^۹، آیدا لوی^{۱۰}، فردیناند برم بام^{۱۱} و دیگران، به تفصیل به موضوع سبک زندگی پرداخته‌اند» [۱۹، ص ۸].

1. Alfred Adler
2. Kurt Adler
3. Lida Sicher
4. Alexander Moller
5. Sophia De Vries
6. Anthony Bruck
7. Erwin Wexberg
8. Alexander Neuer
9. Sophia Lazarfeld
10. Ida Loewy
11. Ferdinand Birnbaum

از این رو، موضوع سبک زندگی به دلیل گستره نفوذ تحلیلش درباره عقاید، عادات، انتخاب‌های مردم از یک سو و قدرت هنجارآفرینی‌اش از سوی دیگر، اهمیت زیادی دارد. از جهتی دیگر، ادیان الهی درباره اکثر اشیا یا اشخاصی که اطراف آدمی را پر کرده‌اند و بسیاری از رفتارهای وی، احکام، دستورالعمل و تقسیم بندی به درست و غلط یا خیر و شر دارد. بنابراین نگاه هنجاری دین به سبک زندگی آدمیان، پیگیری این موضوع از نگاه دین‌دارانه را با اهمیت‌تر می‌کند. گفتنی است این نوشتار به ارائه هنجارهای جزئی در سبک زندگی دینی نمی‌پردازد و تنها بر ضرورت فهم نگرش هنجارشناختی به سبک زندگی پرداخته و به این پرسش می‌پردازد که آیا با نگاه دینی، اصول کلی‌ای برای برپایی سبک خاصی از زندگی وجود دارد یا خیر. فرضیه ما این است که دست کم، سه اصل محوری در این باره وجود دارد که هنجارهای متفاوتی در زندگی دین‌دارانه می‌آفریند؛ اصولی که افزون بر هنجارسازی می‌توانند تحلیل‌گر مؤثری برای فهم زندگی افراد در جامعه دینی باشند. این اصول از این قرارند: ۱. قناعت ۲. پرهیز از مسیر لهوری در زندگی ۳. باورداشت نظام حق و باطل.

بیان مسأله

سبک زندگی به‌عنوان یک مصطلح جامعه‌شناختی خرد، ظرفیت تقید به دینی بودن را دارد و هم‌چنان‌که اصول کلی لیبرالیسم مانند فردگرایی و استقلال، سبک خاصی را برای زندگی بشر رقم می‌زند و الزاماتی مانند تکنولوژی‌های ارتباطی، روش خاصی را بر زندگی آدمی تحمیل می‌کنند، دین نیز با توجه به اصول بنیادی و اهداف خاصش، سبکی از زندگی طلب می‌کند که با همان اصول و اهداف سازگار است.

سبک زندگی به مثابه یک موضوع جامعه‌شناختی، از این رو برای تحلیل‌گران دینی اهمیت می‌یابد که نشان می‌دهد چگونه ارزش‌های یک طبقه اجتماعی - که اغلب طبقه مسرفان و مترفان می‌باشد - با رفتارهای معطوف به مدگرایی یا تنوع‌طلبی، بر همه سطوح اجتماع مسلط می‌شود. مهم‌ترین نوع تسلط در چنین تحلیل‌هایی، سلطه طبقاتی است و زمانی محقق می‌شود که سبک‌های زندگی، ذائقه‌ها، داوری‌های زیبایی‌شناختی و آداب اجتماعی طبقات مسلط به لحاظ اجتماعی مشروع و غالب شود. خانواده، نقطه کانونی در بازتولید سبک‌ها است که اساسی‌ترین و اولین نهاده‌های ذهنی در محیط آن پدید می‌آیند و رفتارها درونی می‌شوند.

گفتنی است سبک زندگی در تحلیل جامعه‌شناختی توصیفی و تحلیلی و در رویکرد دینی، بیش‌تر هنجاری است. به عبارت بهتر، تحلیل‌گران دینی از این موضوع ساخت‌شکنی کرده‌اند. این گفته شاید به مذاق اندیشورانی که به نظریه‌های جامعه‌شناسی و روش‌های تحلیل موضوع دلبستگی دارند، خوش نیاید.

کسانی که به پیروی از افکار برخی جامعه‌شناسان نظیر پارتو، الهیات ادیان را انتزاعی و غیربرانگیزاننده می‌دانند که نمی‌تواند مردم را در اجتماع دنبال کاری بفرستد [۲۱، ۵۱۵-۵۱۷]. چنان که برخی دیگر معتقدند؛ هر قدر دین جنبه‌ای خصوصی‌تر پیدا کند و ملاحظات مذهبی از ملاحظات دیگر افراد پیدا کنند، شخص می‌تواند با گروه‌های بیش‌تری پیوند برقرار کند [۲۱، ۲۶۴]. این همان تساهل و مدارایی است که همواره از دین‌داران خواسته شده که باید به پای آن، همه دیانت خویش را فرو ریزند، بدون آن که جهان غیر مذهبی و ساختارهای کوبنده آن، برای مدارا با دین‌داران، برنامه‌ای پیش روی خود نهند. این در حالی است که هویت مذهبی، هویتی هنجارین است نه توصیفی، در واقع هویت دینی آرمانی است که برای تحقق آن باید کوشید و ارزش‌های وابسته آن را پدید آورد. از میان رفتن حساسیت‌های مذهبی افراد و از میان رفتن مذهب به‌عنوان عامل تعیین‌کننده در اتخاذ سبک و روش زندگی، این هویت را از عینیت می‌اندازد.

کنش متقابل جهان مذهبی و غیر مذهبی درباره سبک زندگی

در دهه ۱۹۶۰، تغییر مهمی در نگرش‌های رهبران مذهبی جهان مسیحیت پدید آمد که بر اساس آن، از جهان دنیوی و ارزش‌های مشتاقانه استقبال کردند. واتیکان دوم، کاتولیک‌ها را تشویق کرد تا به جهان مدرن، وظائف و ارزش‌های مربوط به آن توجه کنند [۹، ص ۱۱۴]. جهان سکولار با استناد به اسناد بین‌المللی که مذهب را مانعی بر سر راه هم‌سان‌سازی فرهنگی، اقتصادی، حقوقی... می‌دانند، با تأثیر مذاهب در سبک‌های زندگی مردم مخالفت می‌کند. سکولاریزم با استفاده از قدرت جهانی‌سازی، ضربه مهلکی به فرآیندهای مذهبی وارد می‌کند. جداسازی اقتصاد از اخلاق و تهی‌سازی زندگی اجتماعی - به‌خصوص در بُعد اقتصادی - از مفاهیم اخلاقی، بُعد متافیزیکی زندگی بشر را نابود کرده و حیات ادیان را در زندگی بشر تنگ‌تر نموده است. البته این سخن به آن معنا نیست که دین قدرت خود را از دست داده است؛ چنان که کاستلز^{۱۲} معتقد است؛ دین یکی از مهم‌ترین عناصر هویت‌ساز است که می‌تواند مقاومت ایجاد کند و هویت دینی یکی از معنابخش‌ترین هویت‌هایی است که به احتمال خیلی زیاد در رویارویی و تضاد با ارزش‌های جهانی شدن پیدا می‌شوند [۲۰، ص ۲۹-۳۰ و ۳۹-۴۲]. روشن است که مردم صرفاً به واسطه نقد عقلانی از دین، از ایمان به خدا دست نمی‌کشند، ولی اگر زندگی روزمره به

¹² Manuel Cstels

صورتی تغییر کند که مردم گمان کنند ایمان با زندگی دنیوی آنها تناسب ندارد (بسیاری از آنها)^{۱۳} دین را رها خواهند کرد [ص ۱۱۸]. بر این اساس، به موازات گفتگوهای نظری درباره دین، جاری ساختن دین در زندگی، کنش دینی و رویارویی آن را نیرومندتر می‌سازد.

غفلت از بُعد ایدئولوژیک و برنامه ساز دینی مانند اسلام، مانع از فهم سبک زندگی در پارادایم اسلام خواهد بود. تئوری‌های اسلام سهم دین و دنیا و جایگاه دنیا و آخرت را معلوم کرده‌اند که بی تردید این امر باید خود را در سبک‌ها و صورت‌هایی که برای زندگی برمی‌گزینیم، نشان دهند. سبک‌سازی، این فرصت را به مسلمانان می‌دهد که زندگی دینی را در نسل خود بازتولید کنند؛ نسلی که در حال حاضر فرصتی برای درونی کردن عناصر فرهنگ زادگاه ملی و خاستگاه مذهبی - حتی فرهنگ خانوادگی - خود ندارند.

اصول سبک زندگی غیر مذهبی

آن چه در این مقاله بر آن تأکید می‌شود، این است که گستره سبک زندگی فقط شامل حرکات فردی، خانوادگی، اجتماعی و معاشناسی آنها نیست. عمل انسانی، نمود خارجی امیال، هواها و اراده‌ها، شناخت‌ها و باورداشته‌ها است. نمی‌توان تحرکی خارجی در انسان مشاهده کرد که ناشی از یک یا چند عامل از عوامل فوق نباشد. سبک زندگی، شکل و نمود امور فوق در عینیت‌هاست که اطراف انسان را پر کرده‌اند. براساس همین پیش فرض است که آدمیان، درباره باورها و اعتقادات‌شان از طریق چگونگی انتخاب وسایل زندگی و نوع چیدمان آنها، چگونگی برگزاری مراسم آئینی و... قضاوت می‌شوند. اگر چنین است، آن‌گاه می‌توان گفت که سبک زندگی زاینده چهارچوب فکری (حوزه شناختی) و نیروهای انگیزشی (حوزه عاطفی) آنهاست.

حوزه شناختی هر کس، بسیار تعیین کننده و درونی است، اما حوزه عاطفی تحت تأثیر عوامل بیرونی قرار دارد. به همین جهت، برای هرگونه تحلیل گزینش‌های مردم درباره سبک زندگی، تغییر یا اصلاح آن باید حوزه‌های شناختی افراد را بررسی کرد تا معلوم شود آنها در چه پارادایمی می‌اندیشند و براساس چه باورها یا ناباورهایی دست به انتخاب می‌زنند و محیط خود را شکل می‌دهند. به نظر می‌رسد گفتگو در مورد سبک زندگی، پیش از گفتگو درباره حوزه‌های شناختی و عاطفی افراد، فایده چندانی نداشته باشد بنابراین اصلاح سبک‌ها در زندگی روزمره مردم، بدون اصلاح بنیان‌ها امکان‌پذیر نیست. این امر، دقیقاً

همان چیزی است که در تبارشناسی سبک زندگی غربیان به دست می‌آید. ریشه‌یابی باورها و هواها و رفتارهای انسان غربی، ذهن تاریخی را به گذشته کهنی سوق می‌دهد که در آن، طبقه‌ای از سوفسطائیان پدید آمدند. کسانی که در مقابل ایدئالیسم و فضیلت باوری سقراط، رئالیستی انسان محور بنا نهادند که بیش از توجه به مکتب عقلی - اخلاقی سقراط و شاگردانش نسبت به انسان، به زندگی اجتماعی آدمی با محوریت رفاه و لذت اهمیت دادند. آنان، مردانی بودند که نوع زندگی‌شان، خبر از ایجاد دوره‌ای جدید از زندگی مبتنی بر اومانیزم و فردگرایی می‌داد. اگرچه اغلب سخنان آنان در راستای تربیت مردم برای خدمت به جامعه و تمرین فضیلت شهروندی بود، ولی (آنان) مردانی فردگرا به معنای واقعی بودند [۲۶، ۱، ص ۴۱۳]. سوفیست‌ها مدعی بودند که واقعیات عینی زندگی را می‌شناسند و زندگی عملی با آنچه فلاسفه در تئوری پردازیه‌ها و پیچ و خم‌های نظری می‌بینند، تفاوت بسیار دارد. واقعیات آدمیان را به عمل‌گرایی می‌خواند که انسان از فراخور آن به نیک بختی و لذت بیش‌تر دست می‌یابد، تفکری که در یک فرآیند پیچیده، نظم اخلاقی را به سوی خوشی هرچه بیش‌تر (به جای ریاضت نفس) تغییر داد. انسان‌گرایی مقتدرانه و لذت‌محور که طبعاً با مفهومی گسترده و خاص از آزادی در هم می‌آمیزد. ورنه^{۱۴} از سوفیستی گزارش می‌کند که در نفی اخلاق شهروندی در دولت شهر آتن به سقراط می‌گفت: «آرمان من این است که آزاد باشم تا هر چه دلم خواست بکنم [۲۶، ۲، ص ۷۷۴]. عبارت دیگری که در این رابطه قابل استناد است، عبارتی از آنتیفون می‌باشد که گفته است: «یگانه معیار طبیعی رفتار انسانی، سودمندی، مطبوعی و لذت است [۲۶، ۱، ص ۴۳۹]. اگرچه سوفیسم را مکتب پوچ‌انگاری می‌دانند، در نگاهی دیگر - به‌ویژه در زمان پیدایش - رئالیسمی بود که انسان و جهان پیرامون آن را به ماده مرئی و لذت‌آفرین فروکاست.

انسان‌محوری سوفیستی با رویکرد مادی و میل لذت‌گرایانه، در تاریخ غرب دچار جذر و مدهایی بوده است، اما در دوره مدرن به طرز نیرومندی باز احیاء گردید. این تولد دوباره، از سرچشمه‌های تحول معرفتی (پیدایش فلسفه ابژکتیو یا فلسفه‌های علمی - تجربی)، تحول علمی و هژمونی فیزیک، انقلاب صنعتی و تغییر شگرف اقتصادی، بهره‌برد و توانست با تولید ساختارهای متعدد تا عمق سنت‌ها و آداب زندگی، فهم‌ها و منطق‌های خرد و کلان، شیوه‌های زیست مردم کوچه و بازار تا چیدمان اسباب و اثاثیه منزل پیش رود. دلیل این امر، نگرش‌های انسان‌مدارانه بسیار پراگماتیستی بوده که در تلاشند تا دانش‌ها را به سمت تسهیل زندگی بشر و رساندن او به اوج کامیابی و موفقیت سوق دهند. در این راستا، هر

14. werner

چیزی - حتی اگر لازم باشد ارزش‌ها نیز - متناسب با این عمل‌گرایی تغییر می‌کنند. از نظر منتقدان غربی، عقل‌گرایی در دوره مدرن نیز دچار تغییر می‌شود. هورکهایمر می‌نویسد: عقل دیگر در این‌جا اصل معنوی ذهنی نیست بلکه، سخن بر سرگونه‌ای از کنش یا عمل ویژه است که هدف آن، چیرگی تکنیکی بر طبیعت است [۴، ص ۲۲۶]. اگر چه از نظر آن‌ها، ما هر چه بیش‌تر برای چیره شدن بر طبیعت دستگاه اختراع کنیم، اگر لازم باشد که به زندگی ادامه دهیم، باید به همان اندازه در خدمت آن‌ها باشیم [۴، ص ۳۱۱].

اصول حاکم بر سبک زندگی دینی

در این چرخش، بیش و پیش از هرچیز، اصول زندگی در قرائت دانشمندان، سیاست‌مداران و سپس آدمیان تغییر کرده است. در بستر این تحول ساختاری یا مهم‌تر از آن، دگرگونی پارادایمی، تغییر مفاهیمی مانند آزادی، لذت، رنج و به پیروی از آن، تغییر سبک زندگی گریزناپذیر است. به همین جهت به نظر می‌رسد بحث اصلی درباره سبک زندگی به بحث از چارچوب‌های کلان رجوع می‌کند و آنچه در طراحی الگوی اسلامی از سبک زندگی مؤثر است، فهم چارچوب‌ها یا اجزای اصلی گفتمان اسلام درباره آن است. سه رکن اصلی برای این الگو، می‌توان مطرح ساخت:

۱. قناعت ۲. پرهیز از مسیر لاهی در زندگی ۳. باور به وجود مرزبندی میان حق و باطل.

قناعت

قناعت به معنای اکتفا به کفاف [۲۴، ۲، ص ۸۵۸] و یک مینا برای شکل دادن به زندگی است که در وهله اول، یک خصلت درونی زاینده است (نهج البلاغه، ح ۵۷) و به فرد احساس رضایت از زندگی و آرامش می‌بخشد [۲۳، صص ۷۸ و ۱۲۸]. برای همین، فرد قانع، فرد شاکر است [۱۰، ۱، ص ۳۰۴]. شکر که در واقع سرمنشأ رضایت‌مندی فرد در زندگی می‌شود، ابتدا در قلب پدید می‌آید ولی سپس فرد را به انتخاب بهترین واکنش در قبال نعمت‌ها و داشته‌ها سوق می‌دهد. بهترین واکنش نیز در جای خود از استهلاک نیرو و امکانات و تباه کردن داشته‌ها جلوگیری می‌کند. برای مثال؛ فرد قانع از دارایی خود به هر اندازه که هست خشنود است و خود را به عنوان پاسدار نعمت، موظف به حفاظت و مدیریت همان مقدار می‌داند. برای همین گفته شده قناعت دارایی فناپذیر است [۸، ۱۵، ص ۲۷۸]. این عبارت به دو معناست: اول آن‌که؛ احساس بی‌نیازی درونی در فرد همیشگی است. دوم آن‌که؛ فرد همواره می‌کوشد

دارایی عینی و بیرونی را هم پاس داشته و برای آن برنامه‌ریزی کند، زیرا شکر یعنی گزیده‌ترین واکنش در قبال نعمت.

از آن رو که انسان قانع همواره در امور مادی به آنچه دارد می‌نگرد، به زمانی که در اختیارش قرار گرفته فکر می‌کند، به همسر و فرزندی که پیش روی او هستند نظر دارد... می‌داند که با چه واقعیت‌هایی روبرو است و قدرت شناسایی نقاط ضعف و قوت را داشته، می‌تواند برای عینیت‌ها برنامه‌ریزی کند و از این حیث، نگرشی ابژکتیو دارد. برای ابژه‌ها همواره می‌توان پیش‌بینی حداکثری کرد و با اطمینانی نسبی برنامه‌ریزی نمود.

این، در حالی است که فرد غیر قانع به طور دایم در آمال و آرزوها اندیشه می‌کند (نهج‌البلاغه، ح ۳۴). آمال و آرزوها وجود ندارد و برای نداشته‌ها، برنامه‌ریزی بسیار خیال‌پردازانه است. به همین دلیل فرد غیرقانع به طور دائم فرصت سوزی می‌کند [۱، ج ۱، ص ۱۰۶] و خود را در این باره متهم نمی‌داند. سوزی متهم در از دست دادن فرصت‌ها، «دیگری» است، «دیگری» موهومی است که می‌تواند منشأ نارضایتی‌ها و ناسازگاری‌های خانوادگی و اجتماعی باشد. در مقیاس کلان، تراکم این نارضایتی‌ها به ناهنجاری‌های اجتماعی و ضعف مدارای مردمی و حتی ترمدهای سیاسی بینجامد.

از سوی دیگر جهان‌بینی کلان‌نگر فرد قانع، جهان‌بینی نعمت‌گراست. جهان‌بینی نعمت‌گرا، انسان شاکر می‌سازد نه انسان شاکی. اضطراب، دیگرینی آزارنده‌ای که در اخلاق، نامش را چشم و هم‌چشمی یا حسد می‌گذارند، میل به تنوع طلبی و احساس نیاز به تحول دائمی در ابعاد زندگی مادی را ایجاد می‌کند و بلندپروازی‌ها که معمولاً به فرد احساس شکست و ذلت می‌چشانند [۱۴، ص ۲۴۵] از نتایج روان‌شناختی جهان‌بینی غیر نعمت‌گراست که فرد غیرقانع از آن روزن به هستی می‌نگرد.

در چنین بستری است که سرمایه‌داری می‌تواند شیوه زیست مردم را بر پایه مصرف‌گرایی مریض‌گونه، پاساژگردی‌های سرسام‌آور و تغییر دکوراسیون‌های بی‌پایان، قرار دهد. فرهنگ رقابتی، زاینده این گونه وضعیتی است که در آن، انسان‌ها ارزش‌شان را در مقایسه با ارزش دیگران می‌سنجند و هر کسی پیوسته در تکاپوی آن است که از همسایگانش پیشی بگیرد.

به نظر تورشتاین وبلن^{۱۵}، مصرف چشمگیر، تن‌آسایی چشمگیر و نمایش چشمگیر نمادهای بلندپایگی، وسایلی هستند که انسان‌ها با آن‌ها می‌کوشند تا در چشم همسایگان برتر جلوه کنند و در ضمن، برای خودشان نیز ارزش بیش‌تری قایل شوند. آداب و شیوه‌های زندگی اشراف منشانه با ضابطه

¹⁵. Thorstein Veblen

تن آسایی و مصرف چشمگیر سازگاری دارند. مصرف چشمگیر کالاهاى گران قیمت، وسیله آبرومندی برای نجیب‌زادگان تن آسایی است [۲۱، صص ۳۶۱-۳۶۵].

از نظر ویلن، علت مصرف انواع کالاها نه معاش، بلکه ایجاد مبنایی برای تمایزات تبعیض آمیز میان مردم است، تمایزاتی که برای ایجاد حسادت طراحی شده‌اند. مالکیت چنین کالاهایی، به صاحب آن‌ها شأن و منزلتی عالی‌تر می‌دهد. مردم در هر طبقه اجتماعی دیگر برای تصمیم‌گیری در این مورد که چه کالاهایی را مصرف کنند از رفتار طبقه تن آسا در نوک قله نظام قشربندی تقلید می‌کنند. او می‌گوید که تن آسایی (فراغت) یا استفاده غیر سازنده از وقت، شیوه‌ای قدیمی برای برقراری تمایزات تبعیض آمیز میان مردم بوده است، یعنی مردم وقت خود را متظاهرانانه تلف می‌کردند تا شأن و منزلت اجتماعی‌شان را بالا برند. در دوران مدرن، مردم برای آن که چنین تمایزاتی ایجاد کنند، متظاهرانانه مصرف می‌کنند، (یعنی به جای وقت، کالاها را تلف می‌کنند). خریدن کالاهای گران، هنگامی که اجناس ارزان‌تر همان اهداف را تحقق می‌بخشد مثالی از تلف کردن در حوزه کالاهاست [۱۲، ص ۱۱۰].

به این ترتیب، ملاحظه می‌شود چگونه این رفتار به سرعت در طبقه متوسط شهری - که بزرگ‌ترین طبقه در اغلب کشورهاست - بازتولید می‌شود و ارتش فعالی با ارزش‌های پیدا و پنهان اخلاق سودگرا برای نظام سرمایه‌داری، به صورت کاملاً آرام پدید می‌آید. در مقابل، تربیت انسان‌های قانع، به معنای از میان رفتن نیروی انسانی کافی برای نظام اقتصادی‌ای است که بر پایه تولید انبوه، مصرف انبوه و سود انبوه‌تر استوار است.

پیامدهای نادیده‌انگاری اصل

۱. کثرت‌گرایی و کثیرخواهی نهفته در زیست مردم غیرقانع، تنها به ابزار و وسایل مادی زندگی متوقف نمی‌ماند، بلکه این شیوه به ساخت درونی انسان‌ها سرایت می‌کند. روح انسان غیرقانع، روحی کثرت‌خواه است. به همین جهت، عرفان شخص در این راستا بیش‌ترین آسیب را می‌بیند زیرا تکثرخواهی جزو خصلت‌های درونی او شده است. ذات وحدانی فرد غیرقانع با این تکثرخواهی متلاشی و پراکنده‌گرا شده و او، با تمام آنچه که وی را به این وحدت فرا می‌خواند، کم‌ترین انس را حفظ می‌کند.

۲. در همین راستا آدمی به تلویزیون، اینترنت و هر آنچه که او را به پنجره‌های تو در تو و قابی که هزاران تصویر و هزاران صوت پی‌درپی می‌آفریند، مایل‌تر می‌شود. چنان‌که برای این فرد، سخت‌ترین فعالیت‌ها، فعالیت‌های تمرکز محور (concentration centric) خواهند بود. فعالیت‌هایی مانند نماز که محتاج بیش‌ترین حضور و توجه به یک نقطه وحدانی است؛ سکوت متفکرانه، ذکر قلبی و همه اشکال

تمرکز محور که اجزای مهم سبک زندگی دینی هستند. این است که به آرامی در این نوع از زیست انسانی، افراد از خلوت‌ها می‌گریزند و به خیابان‌ها، جشن‌ها، بازارها، دوستان ... روی می‌آورند و آنچه آن‌ها را به وحدت - به‌ویژه وحدت در درون - دعوت می‌کند، می‌گریزند.

۳. زندگی خانوادگی که خود نیز از مقوله‌های وحدت، انحصار، مرکزیت یافتگی در مکان، در سفره و در معانی مثل قومیت است، در قاموس این فرد رنگ می‌بازد و افراد به سان قطب‌های هم‌نام نیروی ربایش خود را از دست می‌دهند.

با این وصف، فرد غیرقانع موتور نیرومندی است که نیروی گریز از مرکز ایجاد می‌کند و سبب پراکندگی‌ها می‌شود و طبعاً برای هویت‌های جمعی نظیر خانواده، امت و ... مضر است. نکته بسیار مهم این است که اسلام بر پایه هویت‌ها بنا شده است؛ هویت فرد مسلمان، هویت خانواده مسلمان، هویت امت واحده. هر کدام از این هویت‌ها اجزا و ارکانی اصلی دارند. تمرکززدایی، همواره با این هویت‌ها می‌ستیزد.

مطالعه تحول سبک‌ها از دوره سنتی به دوره مدرن و سپس، پست‌مدرن به وضوح تمرکززدایی و خروج از قالب‌ها را نشان می‌دهد. تغییر سبک نقاشی دوره مدرن که از یک محور یا نقطه کانونی - به‌ویژه در وسط صفحه - شروع می‌شد و سپس در یک نظم دلچسب از هر سو گسترش پیدا می‌کرد، به سبک‌های نامتمرکز و ساختار ستیز، فقط یک نمونه است که در همه ابعاد زندگی حتی زندگی سیاسی شبیه‌سازی شد. خروج از مدل حکومت دولت - کشوری به دولت - جهانی و سپس بی‌دولتی و گرایش به پدیدآمدن شبکه‌های قدرت غیردولتی، نمونه‌ای از مدل سیاسی این تمرکززدایی است.

زیگموند باومن^{۱۶} از «کابوس عصر ما» نوشته مانتینگ‌ناش^{۱۷} عبارتی را نقل می‌کند که به خوبی این جمع‌گرایی نامحدود را توصیف می‌کند: از ریشه گسستن، بی‌شناسنامه بودن، بی‌دولت و ملت بودن، تنهایی با بیگانگی و سرگردانی در دنیایی مرکب از دیگران [۳، ص ۲۳۷].

نتیجه این که در فکر اسلامی وحدت در درون، انسجام و پیوند در خانواده و فامیل در قالب صله رحم، اتحاد در جامعه و اصرار بر تعاملات سیاسی بین‌المللی امت محور، مسایلی بنیادین هستند که با از میان رفتن انسان‌های قانع و پدید آمدن نسل تنوع طلب و کثرت‌گرا، به تدریج بی‌معنا می‌شوند.

۴. پیامد دیگر، احساس فقر و ناخشنودی شدید در زندگی است. احساس فقر به مراتب از فقر آزارنده‌تر است چه آن که همواره حتی اگر وضعیت مالی شخص بهتر شود، با او همراه است. روایات اسلامی، این فقر را، فقر نفس و بزرگ‌ترین بالای آدمی خوانده‌اند [۱، ص ۲۳۴].

¹⁶. Zygmunt Bauman

¹⁷. Manting Nash

تورشنتاین وبلن در این باره گفته مناسبی دارد. وی می‌نویسد: هر فرد متعارفی تا زمانی که در مقایسه با دیگران احساس کمبود کند، پیوسته در ناخشنودی شدید از نصیب کنونی‌اش به سر خواهد برد، اما زمانی که همین شخص بر معیار متعارف قدرت مالی و یا طبقه دلخواهش رسید، تازه آن ناخشنودی شدید جایش را به این توقع بی‌قرارانه می‌دهد که فاصله قدرت مالی خودش را با متوسط قدرت مالی اجتماعش زیادتر کند [۲۱، ص ۳۶].

در این جاست که اهمیت توصیه‌های دینی به‌وضوح معلوم می‌گردد که تأکید کرده‌اند در امور دنیایی باید به فرودست خود نظر داشت و در امور معنوی و اخلاقی به فرادست [حجر: ۸۸؛ ۲۳، ۱۶، ص ۳۸۸]. احساس فقر، اختصاصی به طبقات فقیر جامعه ندارد بلکه ممکن است در این طبقه، کسانی باشند قانع و به لحاظ روحی غنی که به تعبیر قرآن آن‌چنان از ابراز و اظهار فقر خودداری می‌کنند که ناآشنایان آنان را بی‌نیاز می‌پندارند (بقره، ۲۷۴). اما کسی که با احساس فقر و نارضایتی دایمی زندگی می‌کند، همواره خود را نیازمند می‌داند، اگر چه به قله هرم اجتماعی تعلق داشته باشد.

نتیجه آن که تغییر سبک زندگی، مرهون تغییر در باورها، احساسات و نظام ارزش‌گذاری است. اگر هر طبقه‌ای بدون توجه به اصلاح زیرساخت‌های درونی‌اش، تا آن‌جا که می‌تواند سبک زندگی طبقه بالاتر را الگو قرار دهد، اسباب رنج همه را فراهم می‌کند. به گفته وبلن در این شرایط، طبقه فقیر گر چه در جامعه نوین از نظرهایی در موقعیتی بهتر از اسلافش قرار دارد، اما از آن‌ها بیش‌تر رنج می‌برد [۲۱، ص ۳۶۳]. چنین امری را شاید بتوان کارکردهای پنهانی الگوی مصرف‌ناامید که بیش‌تر ناشی از بنیان‌های درونی در افراد است.

۵. فقدان روش‌های تربیتی قناعت‌محور، اقتصاد خاصی برای خانواده‌های شهری رقم زده است. اقتصاد این خانواده‌ها، خودبسنده نیست. روند عادی در زندگی‌های خانوادگی، همواره تحت تأثیر سیاست‌های اقتصادی دولت‌ها، تحولات پولی و چرخش بازار است. دامنه این تأثیر در سفره خانواده، بحث‌های خانوادگی، شرایط روانی میان اعضا، حتی پدیده‌های ازدواج و طلاق کشیده می‌شود. اگر چه مدل خودبستگی اقتصادی در دوره‌های پیشامدرن برگشت‌ناپذیر می‌نماید [۲، ص ۱۲۹]، لکن نگاه آینده‌نگر به خانواده ایجاب می‌کند برای استقلال اقتصادی خانواده‌ها با -ده‌ها فایده اخلاقی- این موضوع مشخص گردد که چه مدلی طراحی شود و چه مقدار از سبک‌های پیشین قابل‌بازیابی هستند.

پرهیز از مسیر لهوی در زندگی

سبک زندگی در غرب بر پایه «مصرف» تحلیل می‌شود. زیمل^{۱۸} نخستین جامعه‌شناسی بود که به جهان فراغت و مصرف‌گرایی توجه کرد. به ادعای او، در دوره مدرن، مردم به مدهای جدید و متفاوت با آهنگی پرشتاب‌تر جذب می‌شوند، چرا که می‌خواهند به هویت شخصی متمایز خود شکل بدهند [۱۷، ص ۱۷۹]. مصرف در نظر بودریار نیز شکلی از ارتباط است. هنگامی که چیزی مصرف می‌کنیم، چیزهایی را به دیگران ابلاغ می‌کنیم، از جمله این که به چه گروه‌هایی تعلق داریم یا نداریم. آنچه را «می‌گوییم»، می‌فهمند زیرا، آن‌ها نیز کد را می‌دانند؛ بنابراین معنای نشانه‌ها را می‌فهمند [۱۲، صص ۴۰۷-۴۱۰].

در این تحلیل، نوع مصرف اعم از شکل و مقدار، سبب تمایز یافتگی افراد از یک‌دیگر می‌شود. بر همین پایه، هر فرد با انتخاب نوعی از مصرف سعی می‌کند خود را در طبقه‌ای خاص دسته‌بندی کرده، هویت یابد. بورديو معتقد است مردم به دنبال تمایز در انواعی از میدان‌های فرهنگی‌اند - نوشابه‌های که می‌نوشند، اتومبیل‌هایی که سوار می‌شوند (مرسدس بنز یا کیا)، روزنامه‌هایی که می‌خوانند (نیویورک تایمز یا یواس ای تودی)، یا تفریحگاه‌هایی که می‌روند (ریویرای فرانسه یا دنیای دیزنی)، روابط تمایز به نحوی معنی‌دار در این محصولات حک می‌شود و هر بار که آن محصولات به تصرف درمی‌آید، روابط تمایز از نو فعال می‌شود. تصرف کالاهاى فرهنگ خاص (مثلاً مرسدس بنز) امتیازی به‌دست می‌دهد، حال آن‌که تصرف کالاهاى دیگر (کیا) هیچ مزیتی به دست نمی‌دهد یا حتی ضرر ایجاد می‌کند [۱۲، ص ۳۲۰].

نکته اصلی در این قسمت، آن است که اسلام چهارده قرن پیش نوعی از زندگی را مطرح ساخته که آن هم تمایزاتی پدید می‌آورد. البته تمایزات اسلامی، تمایزات ارزش‌گرا هستند و دسته‌بندی‌هایی که از قبیل این تمایزات پدید می‌آیند، دسته‌بندی‌هایی نظیر متقی - غیرمتقی هستند که حاوی قضاوت‌های ارزشی‌اند و تمام تمایزات در قبال این تمایز، رنگ می‌بازد.

گفتنی است در ادبیات قرآنی و روایی، تمایزاتی بر محور واژه‌هایی مانند وجاهت و شرافت هم مطرح ساخته‌اند که همه در سایه تمایز فوق معنا می‌دهند. روایاتی مانند این که می‌فرماید: مرد مومن همتای زن مومنه است [۱۶، ص ۳۳۹]، به این معناست که هم‌سانی در ایمان، می‌تواند سایر ناهم‌سانی‌ها و تمایزات را در خود حل نماید. این تمایز، آن گونه است که فرد در آن، از سوی خداوند داوری می‌شود و انسان موظف به ایجاد این تمایز است. افزون بر آن و بدون نگاه ارزش‌داورانه، باز هم متقین از غیر متقین

¹⁸. Simmel

شناخته می‌شوند و سایرین، با ملاحظه آثار این وجه زندگی، افراد را تقسیم می‌نمایند اما فقط دین‌باوران تمایل دارند که خود را این‌گونه متمایز سازند.^{۱۹}

تمایز یافتگی در زندگی متدینان ممکن است به اشکال مختلفی صورت گیرد ولی یکی از مفاهیم پایه در این باره - که چارچوب سبک زندگی دینی را شکل می‌دهد- پرهیز از زندگی لَهوی است. زندگی لَهوی شکلی از زیست است که اساس آن رفاه طلبی است و مبنای آن، باور به نظام حق و باطل است. زمانی که تقسیم‌بندی به حق و باطل با نگاه هستی‌شناسانه و تقسیم‌بندی به حق و باطل با نگاه هنجارشناختی وجود نداشته باشد، فرد دلیلی فرا روی خود نمی‌بیند تا از برخی امور بپرهیزد.

در زندگی لَهوی، فرد از نظر درونی و روحی، هوی‌محور است. هوی‌محوری یعنی زندگی بدون تقسیم‌بندی به درست و نادرست و حق و باطل. شخص هوی‌محور آنچه می‌خواهد می‌گوید، آنچه می‌خواهد می‌خورد، آنچه می‌خواهد می‌بیند، آنچه می‌خواهد می‌پوشد و ... امیرمؤمنان علی(ع)، این را سم مهلک حیات انسانی می‌داند که روح معناگرا و آخرت‌باور را از آدمی می‌ستاند (نهج البلاغه، خطبه ۴۵).

در تحلیل سبک زندگی غربی، افراد سعی می‌کنند از رفتارهایی که با طبقه آن‌ها مناسبت ندارد و تمایز یافتگی آن‌ها را در قشر بندی طبقه محور از میان می‌برد، بپرهیزند. در این میان مهم نیست که این رفتارها چه قدر درست یا نادرست باشند. برای مثال، اگر طبقه اقتضا کند که آن‌ها اسراف کنند و یا جشنی تجملی برگزار کنند، این کار را انجام می‌دهند. چنانچه اگر طبقه آن‌ها اقتضا کند که مقدار زیادی صدقه بدهند یا گوسفندی قربانی کنند، این کار را نیز خواهند کرد. در حالی که تمایز میان متقی و غیرمتقی به معنای تمایز ارزش‌داورانه میان حق و باطل است که اسراف را در هر طبقه‌ای حرام و صدقه برای غیر خدا را از هر فردی باطل می‌داند. بنابراین، دستورالعمل‌هایی مانند حرمت اسراف، منع از هوی محوری و روحیه تعیش‌زدگی از گسترش بی‌رویه رفتارهای نادرست مرتبط با طبقه می‌کاهد.

به‌طور کلی می‌توان گفت یکی از اهداف بعثت انبیاء از میان بردن هنجارهای نهفته در تمایز یافتگی‌ها براساس ثروت و طبقه اجتماعی است. برای مثال، در حالی که مالکیت خصوصی و تلاش برای کسب روزی حلال ستوده شده است، در کنار آن، به بخشش و صدقه، دستگیری از نیازمندان در ابعاد و اشکال مختلف، خودداری از تکبر و فخرفروشی، خودداری از تجمل‌گرایی و... هم سفارش شده است. پس هنجارهای معطوف به ثروت، طبقه، عشیره، تحصیلات ... نقطه کانونی توجه اسلام است که سبک می‌آفریند.

^{۱۹}. امیر مؤمنان در خطبه ۱۹۳ نهج البلاغه می‌فرمایند: آدمیان رفتار متقیانه را جنون می‌خوانند چه آن که به رفتار غیر الهی خو کرده، آن را هنجار می‌دانند.

پیامدهای نادیده‌انگاری اصل

۱- زندگی لهوی در وهله اول، موجب جلوگیری از تربیت ذهنی افراد می‌شود. انسان لهوی، انسان غیرفکور است. انسان غیر فکور به شکل بی‌قاعده‌ای به پرورش خود پرداخته است. در روش او، پرورش جسم بر پرورش تفکر خلاق مقدم است. به همین جهت، ابتدا مرتکب عمل می‌شود و سپس فکر می‌کند [۸، ۱۵، ص ۲۸۱] و اگر رفتارش غلط باشد، تأسف می‌خورد. در حالی که تفکر خلاق به فرد امکان پیشگیری و یا اتخاذ بهترین تصمیم (دارای خیر بیش‌تر یا شر کم‌تر) را می‌دهد.

۲- زندگی لهوی فرد را غیر قابل پیش‌بینی تربیت می‌کند. از ویژگی‌های زندگی‌های جدید، تصمیم‌های ناگهانی است. تولید هیجان در این سبک، بسیار دل‌پذیر است و غالباً هیجان‌ها با تصمیم ناگهانی محقق می‌شوند. زندگی لهوی به شدت نیازمند این هیجان است، زیرا در این زندگی آرمان وجود ندارد و فاقد نقطه وصل -به‌ویژه وصل به حقیقت مطلق- است، به همین دلیل فرد به شدت در معرض ابتلا به روزمرگی است و برای فرار از این روزمرگی به تنوع طلبی هیجان‌آور روی می‌آورد. بنابراین، تنوع طلبی و فزون‌خواهی از ارکان سبک زندگی غربی به حساب آمده است.

۳- فقدان شخصیت اخلاقی. انسانی که از روی تفکر دست به انتخاب نمی‌زند و به امیال و هوس‌هایش انضباط نمی‌بخشد در واقع، هیچ‌گاه خویشتن مادی خود را به خاطر فکر برتر و خواست عقل، ناراضی نمی‌کند و دارای شخصیت اخلاقی نمی‌گردد.

افرادی با شخصیت اخلاقی بالا، انسان‌های نیرومندی هستند که به دلیل اقتدار روحی و صلابت فکری ناشی از تربیت «نفس هوی محور»، سرمایه اجتماعی بزرگی را برای انجام کارهای بزرگ اجتماعی، سخت‌کوشی اقتصادی، فعالیت‌های هدف‌مند و ارزش‌مدار سیاسی، دارا هستند. این افراد عموماً توانایی گذشت و فداکاری در زندگی خانوادگی را نیز دارند و حاضرند برای رسیدن به اهداف متعالی برای حفظ زندگی از فردیت خود هزینه نمایند.

باور به وجود حق و باطل و مرزبندی میان آن‌ها

گفتگو راجع به حق، دو جنبه دارد که هر یک به حوزه معنایی مستقلی مربوط هستند. گاهی با رویکرد وجود شناختی سخن از حق و باطل است که در این جا حق، معادل Bing right است و زمانی با رویکرد اخلاقی یا حقوقی از حق سخن گفته می‌شود که معادل Having a right است. بحث در این جا بر سر معنای اول است.

سبک زندگی منطبق با معیارهای اسلامی در چهارچوبی قرار می‌گیرد که به مقتضای آن، رخدادهای عالم به حق و باطل تقسیم می‌گردد. توصیف نظام حق و باطل براساس آیات قرآن کریم، بحث گسترده‌ای است. به طور اجمال، قرآن، باطل را سرابی می‌داند که در نگاه پندارگرایان بسیار عظیم به نظر می‌رسد. باطل همواره به لحاظ فلسفی امر موهومی از جنس عدم نیست، بلکه ممکن است یک قدرت بزرگ، یک ثروت کلان یا یک عمل مرئی باشد، ولی به لحاظ آثار پایدار به منزله امر غیرواقعی است.

اثر پایدار در قاموس دینی، به اثری گفته می‌شود که بتواند در تئوری دین راجع به تاریخ جهان، پایا باشد. در این تئوری، اول آن که؛ پایان جهان با متقین است (قصص: ۸۳). دوم آن که؛ حق همواره زنده می‌ماند حتی اگر پیروانش اندک باشند (نور: ۲۵). سوم آن که؛ باطل همواره نابود می‌شود (انبیاء: ۱۸) حتی اگر پیروانش زیاد و قدرت و ثروت مادی آن فراوان باشد (انفال: ۶۵؛ توبه: ۲۵؛ مائده: ۱۰۰). چهارم آن که؛ اراده حق به بار می‌نشیند (یونس: ۱۰۳) و اراده‌های معطوف به باطل به اهداف نهایی خود نمی‌رسند (سبأ: ۴۹؛ انفال: ۸).

با آن که تاریخ، شواهد بی‌شماری از نگاه تاریخی دین به حق و باطل را نشان می‌دهد، اما فریفتگی بشر به اقتدار موهوم باطل هم‌چنان تکرار می‌شود. سرّ این مطلب را قرآن کریم تشنگی و فقر نفسانی انسان می‌داند (نور: ۳۹). از نظر وجود شناختی، باطل، باطل است اما بیننده آن را حق می‌پندارد، نظیر تشنه‌ای که سراب را آب می‌پندارد. بنابراین، منشأ مشکل، پندار آدمی است. ضعف شخصیت و عدم کفایت درونی که ناشی از فقدان تربیت و شکوفایی استعدادهای درونی انسان است، در نگرش جهان-بینانه فرد، اثر دارد. افزون بر آن که عدم آگاهی از داوری اسلامی درباره ارزش‌مندا و غیرارزش‌مندا نیز در این باره مؤثر است.

پس از ذکر این مقدمه، می‌توان بیان نمود که یکی از ارکان با اهمیت سبک زندگی اسلامی، تقسیم رخدادهای به لحاظ هستی شناختی و تقسیم اعیان و افعال به لحاظ ارزشی به حق و باطل است. بدون این نگرش، ارائه سبک زندگی اسلامی هنجارین امکان‌پذیر نمی‌باشد. فکر اسلامی در این باره به عینیت‌ها و ابژه‌ها معنا می‌دهد و نظام معنایی حاصل از این فکر به اجزاء و ابعاد ریز و درشت زندگی، سایه انداخته و جایگاه آن‌ها را در زندگی ما جابه‌جا می‌کند.

انسانی که به نظام حق و باطل می‌اندیشد، تجارت باطل را رها می‌کند، شغل باطل را رها می‌کند، فکر باطل را رها می‌کند، برای رسیدن به ثروت و قدرت از روش‌های باطل استفاده نمی‌کند، برای رسیدن به مقاصد دنیوی شتاب نمی‌کند، برای وصول به معانی اخروی فرصت از کف نمی‌دهد، از فزونی طرفداران باطل و قدرت‌های پشتیبان آن‌ها نمی‌هراسد و زندگی خود را مطابق خواست آن‌ها تنظیم نمی‌کند، از حق‌گویی،

درست کاری و عدالت ورزی خودداری نمی‌کند، حتی اگر به نظر برسد در کوتاه مدت مناسبات حق‌مدار کم‌فایده یا بی‌فایده‌اند. در برابر باطل مقاومت می‌کند زیرا گاه آن را کوه نمی‌پندارد اما امور حقیقی و صحیح را سخت کوشانه دنبال می‌کند، زیرا کم آن را بزرگ می‌شمرد (نهج البلاغه، ح ۴۲۲). در چنین سبکی از زندگی است که رفتارهای درست محقق و دائماً بازتولید می‌شوند و رفتارهای غلط به تدریج محو می‌گردند. برای این جامعه، معیار، حق است. بنابراین، اگر تحولات اجتماعی - اقتصادی فرهنگی به ظاهر مقتضی ارزش‌های غیراسلامی باشند تن دادن به تحولات را گریزناپذیر نمی‌داند، بلکه حق به مثابه یک تراز، تحولات را جهت می‌دهد و انسان حق‌گرا می‌کوشد از ویژگی‌های جامعه در ابعاد فوق از عمود منصفی به نام حق، کم‌ترین زاویه را پیدا کند.

پیامدهای نادیده‌انگاری اصل

۱. عدم اعتقاد به وجود ارزش‌های پایدار، چالشی انسان‌شناختی است. در هم‌ریختگی تعریف انسان که فلسفه‌های پساساختارگرا بدان دامن زده‌اند [۵، صص ۸۷۵-۸۷۶]، آثار خود را به عنوان یک نظریه در رابطه انسان و اخلاق نشان داده است. نفی بُعد متافیزیکی در انسان، مساوی با نفی ثبات و ارزش‌های ماوراء مادی به مفهوم الهی از حقانیت است. عناصر اخلاقی، زمانی که از پشتوانه متافیزیکی برخوردار نباشند تحول‌پذیر و موقعیت‌محور بوده، اطلاق و حتمیت خود را از دست می‌دهند. در صورت اعتقاد به حقانیت و اطلاق در اصول اخلاقی، می‌توان از حریم اخلاق دفاع کرد، مسئولیت عمل را پذیرفت و دیگران را به موازین اخلاقی مورد توافق عقل و خرد همگانی دعوت کرد. لیکن «در همه‌مه صداهای اخلاقی، هیچ کس نمی‌تواند دیگران را ساکت کند و افراد با ذهنیت خود، به‌مثابه یگانه مرجع اخلاقی غایی تنها می‌مانند [۳، ص ۳۱]».

۲. نسبی‌گرایی اخلاقی و ارزشی، ذاتاً عاری از قوت و قدرت درونی نیرومندی برای انسان‌ها و پیروان خود است. آدمیان در این شرایط، هیچ انگیزه‌ای برای وفاداری به قواعد اخلاق ندارند. این مسأله در جای خود بسیار عمل‌گرایانه است، چرا که به طور چشمگیری در ایجاد فاصله میان نسل جدید و نسل پیشین تأثیر گذاشته، باعث می‌شود که نسل جدید ارزش‌های والدین خود را ارزش‌های خود نداند. شکاف نسلی نیز به تطورات بی‌رویه در خانواده دامن می‌زند. در همین فرض، ممکن است نسلی انقلاب کند و نسل بعدی نخواهد آرمان‌های انقلاب را حفظ نماید. در واقع، خانواده به مرور ارزش‌های سیال‌تر شده و اساساً به پدیده مقاومت متعهد نمی‌ماند. اگر برای خانواده، عفت عمومی، غیرت ورزی، قناعت، ارزش‌های اجتماعی مثل جمع‌گرایی، دلسوزی، عدالت و ... مهم باشد، می‌تواند اعتراض اجتماعی و شبکه‌ای را در

راستای حفظ این ارزش‌ها شکل دهد. وجود شبکه‌های خانواده‌گرا که صرفاً بر اساس خواست خودجوش مردمی شکل می‌گیرند به مطالبات آن‌ها عمومیت بخشیده و آن‌ها را نیرومند می‌سازد [۱۵، ج ۲، ص ۱۱۵۷]. به دنبال این مهم، انتخاب‌های مردم، معماری‌های ساختمان‌ها، تفریحات، روش‌های گذران اوقات فراغت و شیوه‌های ارتباطات فامیلی و اجتماعی - حتی ساختارهای کلان اجتماعی مرتبط با عناوین فوق - تحت تأثیر قرار خواهند گرفت.

۳. فقدان باورداشت جدی به نظام حق و باطل در زندگی برخی مسلمانان باعث گردیده است دین، بخشی از هویت خود را که بعد سلبی است از دست بدهد. این مسأله، اثر زیادی در تسلیط سبک زندگی بیگانه در زندگی آنان داشته و اساساً موجب کم‌همتی مسلمانان در سبک‌سازی، روش‌سازی و ساختارسازی شده است.

در مجموع می‌توان بیان داشت نگاه دینی به سبک زندگی نگاهی هنجارشناختی است. پیش‌درآمد سبک‌سازی با رویکرد دینی، حاکمیت اصولی مانند قناعت، پرهیز از مسیر لهوری در زندگی و باورداشت به نظام حق و باطل است. هریک از این اصول به فراخور اقتضانات خود در شکل‌دهی به شخصیت و سازمان روحی افراد، منطق فهم آن‌ها از زندگی و روابط در آن به‌ویژه رابطه عارفانه با حیات، نظام تربیتی مطلوب، جهت‌گیری‌های خانوادگی، انتخابگری به مثابه رفتار انسان عامل و پای‌بندی به اصول و مفاهیم وابسته به درست - نادرست و خیر و شر، اثر تعیین‌کننده دارند. از آن جا که خانواده اولین جایگاه برای تربیت افراد و بهترین موقعیت برای درونی‌سازی نهاده‌های اساسی فکری و اصول حاکم بر رفتار است، اولین نهاد مسؤؤل برای سبک‌سازی دینی نیز به‌شمار می‌آید. مقاومت خانواده‌های مذهبی برای زندگی متدینانه با وجود احاطه ساختارهای اجتماعی، حاکی از قدرت خانواده در صورت پای‌بندی به اصول است.

منابع

- [۱]. آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۳۶۶). غررالحکم و دررالکلم. قم: انتشارات دفتر تبلیغات.
- [۲]. باوم، روزن‌هایدی (۱۳۶۷). خانواده به منزله ساختاری در مقابل جامعه. محمد صادق مهدوی. تهران: مرکز نشر دانشگاه.
- [۳]. باومن، زیگموند (۱۳۸۴). اشارت‌های پست مدرنیته. حسن چاوشیان. تهران: انتشارات ققنوس.
- [۴]. بوخنسکی، م.ا. (۱۳۸۳). فلسفه معاصر اروپایی. تهران: شرکت انتشارات علمی - فرهنگی، سوم.
- [۵]. بومر، فرانکلین لوفان (۱۳۸۲). جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه غربی. حسین بشیریه. تهران: انتشارات باز
- [۶]. ترنر، برایان. اس (۱۳۸۳). رویکردی جامعه‌شناختی به شرق‌شناسی، پست مدرنیسم و جهانی شدن. ترجمه محمدعلی محمدی. تهران: یادآوران.
- [۷]. حاجیانی، ابراهیم (۱۳۸۸). جامعه‌شناسی هویت ایرانی. تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.

- [۸]. **الحر العاملی، محمدبن حسن** (۱۳۷۴). وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة. قم: مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث.
- [۹]. **دیویس، چارلز** (۱۳۸۷). دین و ساختن جامعه جستارهایی در الهیات اجتماعی. حسن محدثی و حسین باب‌الحوایجی، تهران: یادآوران.
- [۱۰]. **دیلمی، حسن‌بن‌ابی‌الحسن** (۱۴۱۲). ارشادالقلوب. قم: شریف رضی.
- [۱۱]. **رایو، ویجنندرا و مایکل‌التون** (۱۳۸۷). فرهنگ و کنش عمومی. علی بختیاری زاده. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- [۱۲]. **ریتزر، جورج، گودمن‌داگلاس** (۱۳۹۰). نظریه جامعه‌شناسی مدرن. خلیل میرزایی، تهران: جامعه‌شناسان.
- [۱۳]. **سیدمن، استیون** (۱۳۸۶). کشاکش آرا در جامعه‌شناسی. هادی جلیلی. تهران: نی.
- [۱۴]. **طبرسی، علی‌بن‌الحسن** (۱۳۸۵ ه.ش). مشکات الانوار. النجف الاشرف: الحیدریه.
- [۱۵]. **علاسوند، فریبا** (۱۳۹۱). تعامل خانواده و دولت، زن و خانواده: کتاب‌اندیشه‌های راهبردی (از ۱۱۴۹ تا ۱۱۷۱). تهران: پیام عدالت.
- [۱۶]. **الکلبینی، محمدبن‌یعقوب** (۱۳۶۵). الکافی. تهران: دار الکتب الاسلامیة.
- [۱۷]. **کیویستو، پیتر** (۱۳۷۸). اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی. منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.
- [۱۸]. **کاپلستون، فردریک** (۱۳۶۸). تاریخ فلسفه یونان و روم (جلد یکم). سید جلال‌الدین مجتوبی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- [۱۹]. **کاویانی، محمد** (۱۳۹۱). سبک زندگی اسلامی و ابزار سنجش آن. قم: سبحان.
- [۲۰]. **کاستلز، مانوئل** (۱۳۸۰). عصر اطلاعات. حسن چاووشیان، تهران: طرح ۲.
- [۲۱]. **کوزر، لوئیس و برناردز روزنبرگ** (۱۳۸۵). نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی. فرهنگ ارشاد، تهران: نشر نی.
- [۲۲]. **گمپرتس، تنودور** (۱۳۷۵). متفکران یونانی. محمد حسن لطفی. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- [۲۳]. **المجلسی، محمدباقر** (۱۴۰۴). بحار الانوار. بیروت: مؤسسه الوفاء.
- [۲۴]. **محمدی‌ری‌شهری، محمد** (۱۳۸۱). میزان الحکمه. قم: دار الحدیث الاولى.
- [۲۵]. **مسعودیان، پروین** (۱۳۹۰). منشور اخلاقی خانواده در ازدواج دانشجویی. تهران: فصل نو.
- [۲۶]. **یگر، ورنر** (۱۳۷۶). پایدیا. محمد حسن لطفی. تهران: شرکت انتشارات، پروین (۱۳۹۰).